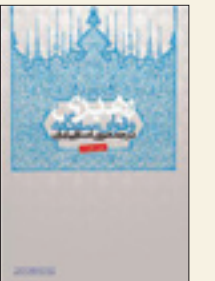


«رهبری و قوای سه‌گانه در جمهوری اسلامی ایران» در آیینه یک اثر نوانتشار

تنظیم روابط قوا در عین استقلال آنها

■ شاهد توحیدی



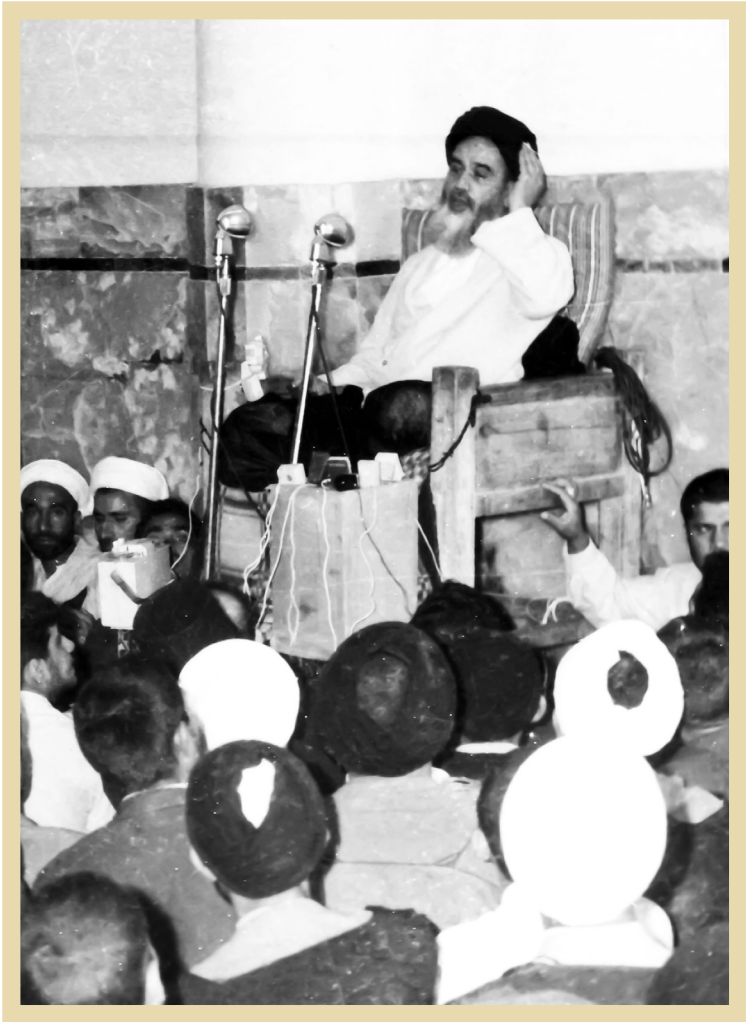
نیست و هر یک از آنها، فضای خویش را برای عمل و انجام وظایف محوله دارند. به عبارت دیگر قانونگذار ضمن دیدن این اصل، همچنان تفکیک قوا به مفهوم عام آن را ملحوظ داشته و به رسمیت شناخته است. «رهبری و قوای سه‌گانه در جمهوری اسلامی ایران» اثری است که در تبیین این موضوع به رشته تحریر در آمده است. این پژوهش از سوی شهرام محمدی انجام شده و مرکز افکار انقلاب اسلامی، به انتشار آن همت گماشته است.
تار نمای ناشر در یادداشتی کوتاه، در ایضای بر موضوع این کتاب، به نکات پی آمده اشارت برده است:

«در اغلب کشورهای جهان، قدرت حاکمه شامل سه قوه می‌باشد و اصل تفکیک قوا، به عنوان یکی از مهم‌ترین مبانی دموکراسی پذیرفته شده است. به موجب این اصل، ارکان اصلی حکومت به سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه تقسیم می‌شود که جهت تنظیم روابط آنها، سازوکاری خاص طراحی شده است. به عنوان مثال در بعضی کشورهای اروپایی، نوعی تشریک مساعی بین سه قوه وجود دارد. ولایت فقیه در جمهوری اسلامی ایران به معنای دادن اختیارات لازم به یک فقیه جامع‌الشرایط، برای انجام بهینه وظایف دولت اسلامی در کشور است. بر همین مبنا قانون اساسی جمهوری



۱۰آبان ۱۴۰۲. دیدار با جمعی از دانش‌آموزان

اسلامی ایران به گونه‌ای تدوین شده‌است که همه ارکان اصلی نظام، به نوعی مشروعیت خود را از ولی فقیه‌اخذ می‌کنند. قوای سه‌گانه نیز به صورت اخص، مشمول این اصل شده است و به شیوه‌ها و روش های مختلف، با رهبری بر تریط می‌شوند. در اصل ۵۷ قانون اساسی، وظیفه نظارت و ایجاد بر عهده رهبری قرار داده شده است. در واقع در هماهنگی بین سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه، سیستم حکومتی جمهوری اسلامی ایران، علاوه بر اینکه از سیستم‌های حکومت و تجارت و ایجاد کشور‌های جهان استفاده و سعی شده است با استناد به متون دینی و تمدنی اسلامی- ایرانی، ضغف‌ها و نقایص آن نظریات مرتفع و بنایی با کمترین نقص و متناسب با فرهنگ اسلامی برپا شود. بر همین اساس نظارت و تنظیم روابط سه قوه، از مهم‌ترین وظایف رهبری در قانون اساسی به شمار می‌آید. با توجه به تأکید اصل ۵۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به نظارت رهبری بر قوای سه‌گانه و همچنین تأکید بند هفتم اصل ۱۱۰ قانون اساسی بر لزوم حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه‌گانه از سوی رهبری، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصول دیگری نحوه ایفای نقش رهبری در قوای مجریه، قضائیه و مقننه را به صورت دقیق مشخص کرده است که بر مبنای آن، عملکرد هر یک از قوای سه‌گانه مشروعیت یابد. این نظارت و ولایت در برخی مواقع، بی‌واسطه و گاه به‌صورت غیرمستقیم و باواسطه است. در این تحقیق تلاش شده است ضمن مطالعه اصل تفکیک قوا در جمهوری اسلامی ایران، چگونگی نظارت رهبری بر قوای سه‌گانه توضیح داده شود. تمایز این نظریه با شبهه عدم استقلال قوا نیز از جمله مباحث مهمی است که نویسنده سعی کرده است به آن پاسخ دهد. در مجموع این اثر می‌کوشد تصویری روشن و واقعی از نحوه تعامل رهبری با قوای اصلی در نظام جمهوری اسلامی به دست بدهد…»



۱۳۴۲. مسجدا عظم قم، امام خمینی در حال ایراد سخنرانی

سخنرانی امام خمینی در عاشورای سال ۱۳۴۲ در حالی صورت گرفت که حکومت پیش از آن از وعاظ خواسته بود در سخنرانی‌های محرم حرفی از اسرائیل زده نشود! امام اما بدون هیچ واهمه‌ای، در سخنرانی خود فرمود: «شاه و اسرائیل چه رابطه‌ای باهم دارند؟ مگر شاه یهودی است؟» امام در پایان فرمودند: «من نمی‌خواهم تو در سر نوشت مثل پدرت بشوسی، اینها می‌خواهند تو را یهودی معرفی کنند که من بگویم کافری تا مردم از ایران بیرون کنند…»

نظری بر افت‌وخیزهای برقراری رابطه میان ایران و اسرائیل

مگر شاه یهودی است

که به انتقاد از اسرائیل حساسیت دارد!؟

نظامی و فرهنگی با دشمن مسلمانان به‌صورت گسترده، پیچیده و اسرارآمیز و در بالاترین سطح، در مقایسه با کشورهای خاورمیانه و به مدت ۲۰سال تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه یافت…».

■ **شاه اسرائیل را به رسمیت شناخت تا از امریکا وام بگیرد!**

هر چند تعدادی از بانیان کودتای سوم اسفند ۱۲۹۶، چون عین‌الملک هویدا، سیدضیاءالدین طباطبایی و از این قبیل، سال‌ها قبل از تأسیس رژیم صهیونیستی در خدمت اهداف آن بوده‌اند، اما صهیونیست‌ها برای هر دوره از زمان، اهرم‌های لازم را برای تحمیل خواسته‌های خویش بر حاکمان ایران پیش‌بینی کرده بودند. یکی از این محرک‌ها، اعطای وام به محمدرضا پهلوی در قبال به رسمیت‌شناختن اسرائیل بود! امری که در دوره صدارت محمدمساعد مراغه‌ای انجام گرفت و البته در این میان، رشوه کلانی هم به او پرداخت شد! نشان خواهد داد انتخاب آنان را چگونه باید داوری کرد. رضا زارع فاروقی، پژوهشگر تاریخ رژیم صهیونیستی در

این موضوع معتقد است: «رژیم محمدرضا پهلوی در برابر تأسیس دولت اسرائیل، سه‌گزینه پیش رو داشت. گزینه اول حمایت از مردم مظلوم فلسطین و بهترین گزینه بود و جامعه اسلامی هم این انتظار را داشت، البته در حمایت از فلسطین، آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی و جمعیت فدائیان اسلام تلاش خود را برای اعزام هزاران نیروی کمکی و مبارز رژیم پهلوی به این‌گزینه توجیه‌نگرد و مانع اعزام حامیان فلسطین شد. گزینه دوم می‌توانست اعلام بی‌طرفی نسبت به موضوع فلسطین باشد. گزینه سوم پشتیبانی و حمایت از رژیم اسرائیل بود که از منظر مردم مسلمان ایران و رهبران مذهبی بدترین گزینه قلمداد می‌شد. و هر چند به‌ظاهر، در گفتار و تنها در پاره‌ای از امور، خود را طرفدار فلسطین معرفی می‌کرد، اما در عمل و با شناسایی اسرائیل به صورت دوفاکتو در سال ۱۳۲۸، روابط پنهانی خود را با رژیم اشغالگر قدس آغاز کرد. این روابط در ابعاد گوناگون سیاسی، اقتصادی، امنیتی،

توجهات پهلوی دوم مبنی بر جدیدنودن ایجاد رابطه با اسرائیل

در سال ۱۳۳۹، جهان اسلام و عرب و حتی مردم ایران را قانع نمی‌کرد! چه اینکه دور جدید این ارتباط، از جنس نوبت قبل آن نبود و ابعاد و جوانب فراوان داشت. اسرائیلی‌ها حتی در آن دوره آماده می‌شدند سیستم امنیتی ایران را نیز در دست گیرند و مأموران ساواک را آموزش دهند! او در سال ۱۳۵۷ رابطه با اسرائیل را قطع کرد، در حالی که دیگر دیر شده بود

امروز پشتیبان ملت فلسطین بوده‌اند…».

■ **محمد مصدق به دلیل قطع رابطه با اسرائیل، از سوی اعراب «زعیم شرق» لقب گرفت**

ایجاد ارتباط با رژیم اسرائیل، موجب بدبینی و واکنش منفی جهان عرب نسبت به شاه شد. در داخل نیز بسیاری به این باور گراییدند که پهلوی دوم در اردوگاه زورمداران و مستکبران جهان قرار گرفته است. هم از این روی دکتر محمد مصدق پس از نیل به صدارت، این ارتباط را قطع کرد. این اقدام او، تحسین جهان عرب را به دنبال داشت، هر چند به تمامی اهداف خویش نائل نشد! محمدرضا چیت‌سازیان، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در تحلیل این رویکرد آورده است:

«پس از تشکیل دولت اسرائیل، موشه شرتوک – که به اصطلاح وزیر امور خار چه دولت موقت اسرائیل بود- خطاب به وزیر امور خار چه ایران، ضمن اعلام استعقار یک دولت یهودی مستقل در سرزمین‌ها و اراضی فلسطینی و همچنین یادآوری یک واقعه تاریخی، یعنی نجات قوم یهود به وسیله کوروش، از شاه ایران درخواست کرد، با هرسمیت‌شناختن اسرائیل، بزرگمشنی دوران کوروش را انکار کند! دولت ایران نیز پس از مدتی، عباس صیقل را به پنهان سرکشی و نظارت بر املاک اتباع ایرانی روانه اسرائیل کرد و به این ترتیب، اولین گام در مسیر

به رسمیت‌شناختن اسرائیل برداشت. صیقل نیز در گزارشی که پس از بازگشت از سرزمین‌های اشغالی به دولت داد، با تعجیب فراوان از رفتار اسرائیل بر هرسمیت‌شناختن این رژیم از سوی دولت ایران تأکید کرد. دولت ایران نیز که روابط چندانی با برخی کشورهای عربی تندر و همچون عراق و مصر نداشت و خود را در نظام دوقطبی در مدار امریکا تعریف می‌کرد، در اسفندماه سال ۱۳۲۸ش، فرصت برای به رسمیت‌شناختن دولت اسرائیل مناسب یافت. این اقدام به صورت رسمی، از سوی دولت محمدمساعد مراغه‌ای و هنگام فترت مجلس انجام گرفت. طی این روند، ایران اسرائیل را به صورت

دوفاکتو به رسمیت شناخت و عباس صیقل را به عنوان نماینده ایران به فلسطین فرستاد. تهران در بیت‌المقدس سرکنسولگری دایر کرد و مناسبات ایران با جهان عرب، تیره و تار شد. این رویکرد دولت ایران، با واکنش تند کشورهای عربی روبه‌رو شد و آنها را خجالت به جهان اسلام و کشورهای عربی قلمداد کردند. ساعدمراغه‌ای نیز چند روز بعد از نخست‌وزیری بر کنار و بلافاصله به عضویت مجلس سنا منصوب شد. تقریباً ۲۷سال پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران بود که دکتر محمد مصدق در جریان مبارزات منتهی به ملی‌شدن صنعت نفت، چرخشی اساسی در سیاست خارجی ایران در منطقه ایجاد کرد. وی در ۱۶ تیرماه ۱۳۳۰ با باقرآخوندزاد نمایندگان ایران از تل‌آویو، روابط سیاسی و دیپلماتیک خود را با رژیم غاصب اسرائیل قطع کرد و کوشید با یهود رابطه با کشورهای عربی، موازنه دولتی سیاسی را در منطقه خاورمیانه تغییر دهد. محمدرضا پهلوی داده شود. دادن گام در بین کشورهای افکار عمومی جهان عرب را به نفع نهضت ملی ایران گرگون کرد. روزنامه‌های عربی، مصدق را زعیم شرق نامیدند و عبدالرحمن عزام پاشا، دبیر کل اتحادیه هم عرب به اظهار گفت: تمامی دولت‌های عربی به روشی که دولت ایران در روابط خود با دولت اسرائیل در پیش گرفته است، با تعجیب و تحسین می‌نگرند… اما مانند همیشه این اقدام به صورت یکجانبه انجام شد و دولت‌های عربی به استثنای مصر، تغییرى در موضع بی‌تفاوت و حتی خصمانه خود نسبت به نهضت ملی‌شدن نفت ندادند و حتی برخی از آنها مانند عراق با دشمنان نهضت همکاری کردند! این حال این پایشان کار نبود و از آن ۲۸مرداد سال ۱۳۳۲ش بود که رویکرد ایران به مسائل منطقه و جهان عرب به ویژه مسئله منازعه اعراب و اسرائیل تغییر کرد…».

■ **کامیابی رژیم صهیونیستی در ایران، پس از کودتای ۲۸مرداد۱۳۳۲**
بی‌تردید رژیم صهیونیستی یکی از منتفعین کودتای ۲۸مرداد ۱۳۳۲ قلمداد می‌شود، چه اینکه توانست مجدداً آب رفته را به جوی بگرداند و از آن مهم‌تر، بر بساشریان‌های سیاست، اقتصاد و فرهنگ ایران سلطه یابد. حجم فعالیت‌های مخفی اسرائیل در ایران به حدی است که یعقوب نیرمردی در اظهار نظری معروف آن را در صورت افشا، شگفتی‌ساز قلمداد می‌کند! چیت‌سازیان در باب ایجاد دوباره این ارتباط، تحلیلی به شرح پی آمده‌دار:

«این بار قرعه به نام منوچهر اقبال افتاد و وی به عنوان نخست‌وزیر وقت، به مذاکره با اسرائیل مشغول شد، البته منوچهر اقبال خود مخالف شناسایی کامل اسرائیل از سوی ایران بود، اما نتوانست در برابر خواسته محمدرضا پهلوی ایستادگی کند. در حالی که تحولات سیاسی در منطقه خاورمیانه، مصر و سوریه را به اتحاد جاهر شوروی نزدیک کرده بود، شاه تصمیم گرفت هر چه بیشتر به اسرائیل نزدیک شود، به خصوص که اسرائیل با در پیش گرفتن ذکترین پیرامونی بن گوریون، قصد داشت از طریق اتحاد با کشورهای غیر عربی پیرامون جهان عرب، از نژادى سیاسى و بن‌بست محاصره جهان عرب خارج شود. سرانجام رابطه میان دولت ایران و رژیم غاصب اسرائیل، دوباره برقرار شد و ایران به صورت دوفاکتو تل‌آویو را به رسمیت شناخت. در ظاهر سفرى میان دو کشور مبادله نشد، اما همیشه یکی از مأموران وزارت خار چه، به عنوان کاردار در اسرائیل اقامت داشت و نماینده دولت اسرائیل در ایران به عنوان وابسته اقتصادی، وظایف نماینده سیاسى را تمام و کمال انجام می‌داد! در واقع شاه می‌دانست چنین سیاستی با واکنش کشورهای

عربی روبه‌رو خواهد شد، می‌کوشید پیامدهای این رویکرد را کمتر کند، چون او کاملاً از این مسئله آگاه بود که همکاری آشکارش با اسرائیل، مانع آن خواهد شد که عربستان سعودی، اردن و سایر شیخ‌نشین‌های عربی با او متحد شوند. با وجود این تلاش‌ها، با برقراری رابطه مجدد میان تهران و رژیم صهیونیستی، جمال عبدالناصر، رئیس‌جمهور وقت مصر سخنرانی تندی علیه محمدرضا پهلوی کرد و به دلیل اقدام شاه ایران در به رسمیت‌شناختن رژیم غاصب اسرائیل به او دشنام داد! صحبت‌های جمال عبدالناصر با توجه به نقشش در جهان عرب، با حمایت بسیاری به ویژه از سوی کشورهای عراق و سوریه همراه شد، در نتیجه دولت ایران، هدف حملات شدید کشورهای اسلامی قرار گرفت. شدت این حملات به قدری بود که محمدرضا پهلوی ناچار شد به شیخ سلنوت، رئیس دانشگاه الازهر مصر در قاهره تلگرافی ارسال کند و در آن توضیح دهد که تهران رژیم صهیونیستی را به صورت محدودی رسمیت شناخته و اقدام ایران موضوع جدی نیست!… اما این اقدامات چندان مؤثر نبود و دولت مصر در نهایت، روابط دیپلماتیک و سیاسی خود را با ایران قطع و دیپلمات‌های ایران را از مصر اخراج کرد. این امر به تیرگی بیشتر روابط محمدرضا پهلوی با مصر منتهی شد…».

■ **پهلوی دوم، دگر بار منقور جهان اسلام و عرب**

توجهات پهلوی دوم مبنی بر جدیدنودن ایجاد رابطه با اسرائیل، جهان اسلام و عرب و حتی مردم ایران را قانع نمی‌کرد! چه اینکه دور جدید این ارتباط، از جنس نوبت قبل آن نبود و ابعاد و جوانب فراوان داشت. اسرائیلی‌ها حتی در آن دوره آماده می‌شدند تا سیستم امنیتی ایران را نیز در دست گیرند و مأموران ساواک را آموزش دهند! زهرا سعیدی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران دور دوم رابطه اسرائیل با رژیم پهلوی را – که تا پیروزی انقلاب اسلامی تداوم یافت- اینگونه ارزیابی می‌کند:

«در اوایل سال ۱۳۳۹ بود که محمدرضا پهلوی در مصاحبه‌ای با مدیران مسئول و سردبیران جراید گفت: شناسایی اسرائیل از طرف ایران، سابقاً به صورت دوفاکتو صورت گرفته بود و امر تازه‌ای نیست، منتها روی جریان‌روز و شاید هم از لحاظ صرفه‌جویی چند سال پیش، نماینده ما از اسرائیل احضار شده بود و هنوز هم وی به آنجا برگشته است، ولی این شناسایی چیز تازه‌ای نیست و تغییری در وضع ما از این لحاظ پیش نیامده است… بعد از این مصاحبه، ظاهراً واکنش خاصی اتفاق نیفتاد، اما خیلی طول تکشید که مردم و روحانیون طی حوادث دهه ۱۳۴۰ و وقوع اعتراضات گسترده، خشم خود را نسبت به آن نشان دادند. این بار رهبری مبارزات را امام خمینی بر عهده داشت. صریح‌ترین انتقاد امام به این موضوع، در سخنرانی عاشورای ۱۳۳۲ نمایان شد. این سخنرانی در حالی صورت گرفت که حکومت پیش از آن خواسته بود در سخنرانی‌های محرم حرفی از اسرائیل زده نشود! اما امام بدون هیچ واهمه‌ای در سخنرانی خود فرمود: آخر شاه و اسرائیل چه رابطه‌ای باهم دارند؟ مگر شاه یهودی است؟ امام در پایان فرمودند، منی‌خواهم تو در اظهار نوبت، مثل پدرت باشی، اینها می‌خواهند تو را یهودی معرفی کنند که من بگویم کافری تا از ایران بیرون کنند… علاوه بر امام خمینی، نخبگان خارجی و برخی رهبران شیاس کشورهای دیگر نیز به این موضوع واکنش نشان دادند. شدیدترین واکنش در این زمینه، به جمال عبدالناصر تعلق داشت. ناصر در تلفظی در اسکندریه، شاه را همدست استعمار گران نامید و با ذکر موارد و مصایب متعدد، او را به شدت مورد تحقیر قرار داد. ناصر روابط سیاسی با ایران را قطع کرد و سفیر و اعضاء سفارت ایران را در مصر نیز از این کشور اخراج کرد. سوریه، اردن و در پی آنها اتحادیه عرب نیز ایران را مورد حمله قرار دادند و در این میان، سوریه نیز روابط خود را با ایران قطع کرد. همچنین اتحادیه عرب به رهبری ناصر، در واکنش به مواضع شاه‌اعلام کرد؛ از این پس عبارت مجعول خلیج عربی را به جای خلیج فارس به کار می‌برد و خوزستان ایران را نیز عربستان نامیده و جزء لاینفک سرزمین اعراب می‌داند، با این حال و به‌رغم مواضع سخت مردم و نخبگان داخلی و خارجی، روابط سیاسی و اقتصادی ایران و اسرائیل تا سال ۱۳۵۷ برپا بود، اما در این سال شاه تحت تأثیر حوادث سیاسی کشور و جلب نظر مساعدم مردم، مجبور شد روابط خود را با این کشور قطع کند…».

■ **تاکم**

شاه در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، تازه در یافت که ایجاد رابطه گسترده با رژیم اشغالگر قدس تا چه حد در در میان مردم ایران و ایضاً جهان اسلام و عرب، نسبت به وی بدبینی ایجاد کرده است. هم از این روی به قطع رابطه با اسرائیل پرداخت؛ اقدامی که دیر هنگام و بی‌فایده بود. سعیدی در روایت این تصمیم، چنین نگاهتته است: «واکنش مردم و رهبران مذهبی به روابط سیاسی ایران و اسرائیل در حالی صورت گرفت که از یک سو تعداد رسانه‌های جمعی بسیار محدود بود و از سوی دیگر، همه مردم به رسانه‌ها (روزنامه‌ها و رادیو) دسترسی نداشتند، با این حال واکنش مردم مسلمان ایران و رهبران آن، به این موضوع بسیار تند و شدید بود. این موضوع به خوبی، عبق آگاهی سیاسی مردم و روحانیون را در آن دوران نشان می‌دهد. به واقع مردم و روحانیون می‌انستند که دنیا در چه سمتی ایستاده و به کدام سمت حرکت می‌کند؛ از این رو با واکنش به برقراری روابط ایران و اسرائیل (هر چند که صورتی دوفاکتو، محمدرضا پهلوی را مجبور به عقب‌نشینی از مواضع سیاسی خود کرد…».

هوشه خانان فرزند و سیاستمدار اسرائیلی و تنی چند از همروان در سفر به ایران

